



 روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
 صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
 نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۵۴۳۹۱-۴
 نمابر: ۰۲۱-۸۸۸۸۰۷۱۹
 توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
 تلفن:۰۵-۶۶۱۸۱۲۱۰
 چاپ: نشر روز تاب
 www.sharghnwspaper.ir
 تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۰اذان مغرب ۱۷:۴۷اذان صبح فردا ۴:۴۸
 طلوع آفتاب ۶:۰۲

 روزنامه
 یکشنبه ۲۴ مهر ۱۳۹۰
 ۱۸ دی‌القعده ۱۴۲۲
 ۱۶ اکتبر ۲۰۱۱
 شماره پیاپی۱۳۶۹
 شماره ۴۴۵ دوره جدید۲۰
 صفحه

 دیداری با اهل قلم با حضور ضیاء موحد
 برنامه دیداری با اهل قلم با حضور دکتر ضیاء موحد در فروشگاه مرکزی شهر کتاب برگزار می‌شود. این برنامه که با هدف تعامل بیشتر میان نویسندگان و شعرا با مخاطبان خود طراحی شده و سعی در ایجاد ارتباطی بی‌واسطه میان نویسندگان و مردم دارد، در هشتمین جلسه خود میزبان ضیاء موحد، پژوهشگر، استاد فلسفه و منطق و شاعر نوگرای کشورمان است؛ تا روز دروژی خوانندگان آثارش به پرسش‌های آنان پاسخ دهد و از خود و آثارش بگوید. به تازگی نشر هرمس تازه‌ترین اشعار استاد ضیاء موحد را در کتابی به عنوان «آوازه‌ای ای» به چاپ رسانده است.

تولد۱ دیگر

اسکار وایلد؛ افسانه یا واقعیت؟

 بهناز نازی
 کارگردان و بازیگر تئاتر

■ می‌گویند سال‌ها پیش در شهر دوبلین واقع در جزیره ایرلند به دنیا آمد. ۴۴ سال بر تازدی‌های دنیا خندید و به کمدی‌هایش گریست. برای آدم‌های همان دنیا، شعر سروده داستان نوشت، دست به خلق نمایشنامه زد، در زمینه‌های ادبی و هنری نظریه داد و چند صبحی هم محکوم به زندان با اعمال شاقه شد، اما پراسستی حقیقت جادوانگی اسکار وایلد و آثارش در چیست؟ در تاریخ ادب و هنر جهان کم‌نیستند نویسندگان و هنرمندانی که همواره خبرساز و جنجال آفرین بوده‌اند. سوفوکل، شکسپیر، گوته، کورنی، مارتی دوساد، ماکایولی، ایبسن، استریندبرگر، چایکوفسکی، بکت و... از این دست هستند؛ اما اسکار وایلد تحت تاثیر مادرش – جین وایلد- شاعرامی در محافل ادبی و هنری شهر دوبلین جایگاه خاصی داشت و خیلی زود مراحل بلوغ ذهنی و فکری را پشت سر گذاشت؛ شاید همین امر او را طاعی‌تر از هم‌دوره‌هایش در اعتراض به قراردادهای بسته عرف و سنت جامعه و انجماد فکری غالب بر سیستم حکومتی نشان می‌داد. جریان هنر برای هنر و دفاعیه‌های آتشین اسکار وایلد از آن و همچنین بی‌توجهی به نقدهای رایج باعث شد همواره خلاف جهت جریان آب حرکت کند. قطعا این گریز ناگزیر تبعات سختی را نیز برای او رقم می‌زد. اسکار وایلد فرزند ناخلف زمانه‌ای است که هنوز از دام رمانتیسم رها نشده. نقادان یکسوتگر هرگونه دگراندیشی و نگاه نو را به باد تمسخر و استهزا می‌گیرد؛ به همین دلیل در زمان خود آنچنان که باید و شاید مورد تکریم و احترام واقع نشد. کسی که در قصه‌هایش برای کودکان و نوجوانان به تهذیب اخلاق می‌پردازد، خود به جرم بی‌اخلاقی تا سال‌های سال مورد تازش تندترین واکنش‌ها قرار می‌گیرد. اگرچه به سفارش و خواسته سارا برناره هنرپیشه سرشناس و شایسته تئاتر می‌پذیرد تا بر اساس انجیل داستان سلومه را بنویسد، اما با تمام قدرت کوشید یک ترازدی قابل سستایش خلق کند که تا به امروز اجراهای شورانگیز را در پی داشته باشد.

نویسنده اهمیت ارنست‌یودن که در تعریف ما از زائر ملودرام اثری شاخص و مثال‌زدنی است، از انسانی نیمه‌آرام، با دردها، غربت‌ها، ناکامی‌های مالی و کج‌بینی‌های جامعه می‌رود تا روز به روز بدبین‌تر به روابط انسان‌ها و فلسفه زندگی نگاه کند. منظومه تلخ چکامه زندان ردینگ که وایلد پس از آزادیش از زندان ردینگ نگاشت و بعد فاجعه فلورانس و بعدتر اثری که هرگز یافت نشد، دال بر این مدعاست.

اسکار وایلد در آثارش هیچ‌گاه به ترسیم جامعه آرمانی‌اش نپرداخت. چراکه آزادی و درستی در نگاه او یا در پس نقابی دروغین پنهان شده یا از پیش محکوم به مرگ و نیستی شده است. همین نگاه واقع‌بینانه با کنایه‌های پنهان و آشکارش از او افسانه‌ای ساخت تا در سال‌های پس از مرگش روز به روز به تعداد طرفدارانش بیفزاید. در روزگاری که بی‌خیالی و خوش‌خیالی، مردمان را در محاق تباه‌سی و اضمحلال فرو برده بود، اسکار وایلد به رخساره کره به نادانی سیلی می‌زد و در زمانه‌ای که ناامیدی بر جهان بشری مستولی شد، آثارش خطی را لبخند را بر لب‌ها نقاشی کرد تا امید به زندگی در زندگان نمیرد. او دنیای زمان خویش را دید، مردمان زمان خویش را لمس کرد؛ پس به آیندگان گفت که راه به چاه نبرند... اما افسوس که با وجود اندیشمندانی چون او خطاهای بشری همواره تکرارپذیرند!

پرش از اخبار

نظرگاه اخوان ثالث در جشنواره ققنوس

■ شرق؛ مهلت ارسال اثر برای شرکت در جشنواره شعر ققنوس یک هفته دیگر به پایان می‌رسد. در بخش مقاله این جشنواره، مقالات با موضوع شعر و نظرگاه‌های ادبی مهدی اخوان ثالث پذیرفته خواهد شد. شایان ذکر است که حجم مقالات ارسالی نباید بیشتر از ۱۵ صفحه باشد، در بخش شعر نیز از شاعران سراسر کشور دعوت می‌شود تا با ارسال هشت تا ۱۰ قطعه شعر نیمای، در این جشنواره شرکت کنند.

علاقه‌مندان لازم است شعرا یا مقالات خود را حداکثر تا پایان مهرماه سال جاری، از طریق پست الکترونیکی دبیرخانه جشنواره شعر ققنوس، به نشانی dabir@qahoghnos@yahoo.com یا از طریق پست به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، خیابان شهید کلاه‌دو، نبش کوچه شهید نعمتی، انجمن شاعران ایران، دبیرخانه جشنواره شعر «ققنوس» ارسال کنند.

شترق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۵۴۳۹۱-۴
نمابر: ۰۲۱-۸۸۸۸۰۷۱۹
تلفن اگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۸۵۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن:۰۵-۶۶۱۸۱۲۱۰
چاپ: نشر روز تاب
تلفن: ۰۲۱-۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnwspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۰اذان مغرب ۱۷:۴۷اذان صبح فردا ۴:۴۸

بعبارت۱ دیگر

قناسی‌های شهر

و پرهیبیت روی دیوار این‌وری یا آن‌وری باغچه ترسیم شده، باغچه‌هایی که بر سر هر بیچ و خمی یا پاگرد پلکانی از کوچه‌ای شیب‌دار، یا دم‌اگزوز انواع موتوسیکلت‌های رقت‌بار و نکبت (که روزی‌رسان ایل‌وتیاری‌اند لایذ) و انواع پراید (چند نوع است؟) و سایر خودروهای رنگارنگ وطنی که هیچ‌کدام‌شان به دلایل نامعلوم و از برای حفظ غرور ملی هم که شده به سنول و توکیو صادر نمی‌شود (راستی چرا؟) مثل کپک از کنج جدول پیاده‌رو مقابل روی مبارک شهروندان سبز شده‌اند. وظیفه واضح و میرهن این باغچه‌ها آن است که اولا احساس خرمی و نشاط را برایمان به ارمغان بیاورند. ثانیاً قناسی‌های شهر را ماستمالی کنند. ثالثاً به یادمان بینندازند که تقاطع هندسی و نظم ریاضی‌گونه شهرسازی، اگر به صورت دیمی اجرا شده باشد، در عوض این حسن را دارد که هر جا قافیه کم آوردند (بلا نسبت، منظور مدیریت شهری نیست) باغچه‌ای، بوستانی چیزی سرهم می‌کنند. بلبل و آسمان آبی و هوای پر طراوتش را می‌دهیم نقاشی کنند. تا حالا از کنار آب این نقاشی‌هارد شده‌اید؟ امتحان کنید، چند متری هواخوری، نصیب‌تان می‌شود.البته اگر موتوری امان دهد... ۱-به نقل از محقق و فیلمساز ارجمند، **محمدرضا اصلائی**.

دارالشفاء

برای بانوی شیدا که با سرطان دست و پنجه نرم می‌کند

صدایی خسته در کویر

می‌توانست از قبل حق تصنیف آثار و پخش هزاراباره آن در صداوسیما مزد طبیعی خود را بگیرد، قطعا اثر «مهرگان» (اثری برای نی و ارکستر که البته به صورت دنوازی نی و ویلن بابک شهرکی منتشر شد) آقای جاهد که هرروزه از شبکه‌های مختلف پخش می‌شود، یا برخی از آثار دیگرش، خود به خود آندقر تأمین مالی‌اش می‌کرد که نیازی به نوشتن این یادداشت و سخن از هزینه‌های کمرشکن شیمی‌درمانی نمی‌شد. اما وقتی هنرمندی همانند محمد توری با آن شهرت و اعتبار و اثری ماندگار هنگامی که پایش به بیمارستان می‌رسد، گرفتار هزینه‌های آن می‌شود و حتی که ریال از حق پخش آثارش را به او نمی‌دهند، چگونه می‌توان انتظار داشت کسی به فریاد هنرمندان کمتر شناخته‌شده اما مستعد و خلاق برسد. اگرچه پوشش‌های بیمه‌ای در این‌گونه موارد وجود دارد، اما با روند صعودی هزینه‌ها عملاً به کار همان بیماری‌های عادی می‌آیند و واقعا اگر خدای‌نکرده هنرمندی با یک بیماری در تراز بالای هزینه مواجه شود (مثل یک عمل جراحی قلب، یا سرطان و شیمی‌درمانی)، هزینه‌ها به قدری سنگین و کمرشکن می‌شوند که جز با حمایت برخی نهادهای مدنی و خیر، درآمدهای شخص هنرمند و پوشش‌های بیمه‌ای این‌گونه هزینه‌ها را نمی‌دهد. امید است که دست خیری از سوی شورای شهر تهران یا معاونت اجتماعی و فرهنگی شهرداری یا برخی موسسات مردم‌نهاد همانند خانه موسیقی یا خانه هنرمندان به سوی این دو هنرمند دراز شود و آنها را از نگرانی برهاند.



آن صدا با سرطان دست و پنجه نرم می‌کند و گرفتار شیمی‌درمانی و هزینه‌های کمرشکن آن شده است. شاید بخشی از این بیماری را نتیجه تقدیر دانست، اما قطعا فشارهای روحی و روانی که بانوان هنرمند تحمل کرده‌اند، طبیعی است که بر جسم آنها نیز اثر بگذارد و از تاب و توان می‌اندازدشان. آنها این امید را دارند که دیده شوند و در چارچوب همین قوانین و عرف کشور فعالیت می‌کنند و انتظار دارند که برخی، کالسده‌های گرم‌تر از آتش نشوند و به دنبال بهانه برای مجوز ندادن نباشند. شاید اگر ما در کشوری زندگی می‌کردیم که هنرمندش

دکه

شصت ونهمین «چشم‌انداز ایران» آمد

دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» شصت‌ونهمین شماره خود را روی کیوسک دارد. در این شماره مجله گفت‌وگویی باساراشریعتی با عنوان «پروتستانیسم با اصالح دینی» و گفت‌وگویی هم‌با معصومه ابتکار تحت عنوان «جنبش‌های اجتماعی و مبارزه با بیماری اعتیاد» آمده است. سرمقاله این نشریه به قلم لطفاالله میثمی، صاحب امتیاز و مدیرمسوول مجله با عنوان «سورخ‌های استخر ایران کیاست» و محوریّت وضعیت صنعت نفت در ایران منتشر شده است. گفت‌وگویی با «محسن رنالی» درباره چرخه‌های هم‌فازی اجتماعی و

کاروانسرا

در باب بیکاری

لقمان الدوله سقّری

جمعی دو سه شغل دولتی یافته‌اند
یک جمع دگر، چه شوکتی یافته‌اند!
می‌ترسم از آنکه بانگ آید روزی
کین نافته‌ها همه جدا یافته‌اند!

مرگ مولف

یادی از هنرمند فقید، فواد نجف‌زاده

در خیابان‌های مادربرد

مصطفی ایزدی

داشتیم که کم‌تر ک‌ترین آنان من بودم. فواد نجف‌زاده، همراهی بسیار صبور و پرحوصله بود. او را ندیدم که کار را سرسری و به اصطلاح برای رفع تکلیف انجام دهد. اگرچه دوست خوبم احمد قربانی، گاهی اوقات دوربین را با اجازه نجف‌زاده، از روی سه‌پایه برمی‌داشت و بر دوش خود می‌گذاشت و زوایای ویژه‌ای را که دوست می‌داشت، تصویربرداری می‌کرد، اما این همکاری، فواد را خرسند می‌کرد. این دو گویا مکمل یکدیگر بودند.



نجف‌زاده، عکاس، مترجم و فیلم‌بردار۱ بود که هر وقت همراه اکیب تصویربرداری و برنامه‌سازی تلویزیونی و سینمایی می‌رفت، بر وزن گروه نجات اکیب افزوده می‌شد. زیرا علاوه بر فهم و سواد۲ که داشت، بسیار باوقار و در کارش جدی، حساس و کارآموده بود. با این وجود، دوستان او هرگز ندیده‌اند که او از خود زوایایی آن می‌اندیشید، بسازد، نه اهل خودنمایی بود و نه برای جلوه‌کردن بی‌جا، کر و فری داشت. آشنایی بنده با مرحوم نجف‌زاده، از تلویزیون آغاز شد، اما با او کار نکرده بودم تا اینکه در یک مأموریت اداری خارج از کشور، همسفر شدیم. در سفر ۴۵ روزه‌ای که با هم به هفت کشور و ده‌ها شهر اروپایی برای تولید برنامه «مسلمانان»، بخش مسلمانان کشورهای اروپایی رفته بودیم، به‌جز دو روز، بقیه‌اش را شبانه‌روز باهم گذرانیم. این دو روز در فرانکفورت آلمان از اکیب جدا شد تا به دیدار خواهرش برود. بدیهی است که اگر دو، سه نفر در سفر، آن هم به‌طور تمام‌وقت با هم باشند، نسبت به یکدیگر شناخت خوبی پیدا می‌کنند. شناختی که من از آقای نجف‌زاده پیدا کردم، همچنان در یاد و خاطرم حضوری خوش دارد. فواد را نه حالا که پرواز کرد و رفت، بلکه گاه و بی‌گاه در بین دوستان و همکاران تلویزیون‌ما تمجید می‌کردم و از همسفری با او به نیکی یاد می‌کردم. روزی که با هم بودیم، ۴۵ روز خاطره‌انگیزی است؛ اگرچه سخت و همراه با کار روزانه پردانه و فشرده‌ای بود، اما هر گز از او و دیگر هم‌کار همراهان، احمد قربانی، کلمه‌ای از خستگی و سختی به زبان نیاوردند، حتی اگر از شش صبح تا ۱۱ شب می‌دویدیم و کار می‌کردیم. با این وجود یک کار پرزحمت اما شیرین می‌گذاشتم. وظیفه‌ای که همراه انسانیت ماست.

دیدهبان

سربازان سبز بی‌دفاع

الهه موسوی

■ یکم: در حال گشت‌زنی در یکی از مناطق حفاظت‌شده بود که خبر دادند جمعی پنج‌نفره با همراه داشتن دو قبضه اسلحه غیرمجاز شکاری، نزدیک آنها هستند و قصد دارند در منطقه شکار بزنند. آنها مجوز نداشتند و از آنجایی که از اهالی همانجا بودند و سابقه شکار غیرمجاز نیز داشتند، می‌دانست که برای شکار آمده‌اند. او تنها بود و آنها پنج نفر، با دو اسلحه گرم و البته چند چوب محکم در دست. احتمالا اسلحه سرد نیز با خود داشتند. با خود فکر کرد چه باید بکند؟ ابتدا به آنها تذکر داد که منطقه را ترک کنند. اما آنها مدعی بودند که برای شکار نیامده‌اند و تنها می‌خواهند در زمین کشاورزی خود تفریح کنند. تازه دایما او را تهدید و تحریک می‌کردند که از آنجا برود اما برای تفریح که اسلحه به همراه نمی‌آورند. بعد که درگیری لفظی بالا گرفت و محیطبان به وسیله بی سیم به همکارانش موضوع را خبر داد و از آنها کمک خواست، دو نفر از آنها برگشتند تا اسلحه‌ها را پنهان و از دسترس مأموران قانون دور کنند تا برایشان درس‌در نشود.

دوم: کار به بحث و مراقعه کشید و تذکرها۱ی محیطبان به هیچ کاری نیامد. در نهایت دوستان شکارچیان اسلحه‌ها را در جایی دور از دسترس قایم کردند و با دو چوب بلند و ضخیم به صحنه برگشتند؛ چوب‌هایی که هر یک خطرناک‌تر از اسلحه گرم، می‌توانست مغز آدمی را نشانه رفته و او را به آن دنیا بفرستد.

سوم: پنج نفر شکارچی غیرمجاز، محیطبان را دور کرده‌اند. یکی فحاشی می‌کند آن دیگری، چوب را بالا برده و محیطبان را تهدید می‌کند. سومی فریاد می‌زند که اگر محیطبان از منطقه بیرون نرود او را خواهد کشت؛ چهارمی قافله‌ه می‌خندد و می‌گوید «جانت در دست ماست، برو و پشت سرت را نگاه نکن و گرنه پشیمان می‌شوی» و پنجمی چوب را بالا برده تا بر سر محیطبان فرود آورد...

چهارم: حالا دیگر تمام دشت و جنگل دور سر محیطبان می‌چرخد. حالا دیگر او مانده که چه کار کند. حالا او باید انتخاب کند یا برود و از وظیفه‌اش چشم‌پوشد و جانش را حفظ کند یا بماند و مردم‌ورانه از انفال خادواندی حفاظت کرده و به وظیفه قانونی و سازمانی‌اش عمل کند. حالا او چه باید بکند؟ ناگهان صورت دختر کوچکش جلو چشمش می‌آید و همچنین نگاه ممانه‌ه همسرش که همیشه از او می‌خواست شغل بی‌خطری را انتخاب کند و محیطبان نباشد. همان لحظه می‌خواست برود؛ اما ناگهان به یاد وظیفه‌اش در قبال طبیعت و سازمان محیط‌زیست می‌افتد. مگر براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی او ضابط قضایی نیست؟ پس باید محکم در برابر متخلفان بایستد و تابع احساسش نباشد. می‌خواهد شلیک هوایی کند یا به پاهای مجرم تبر بیندازد؛ اما پایش در چاله‌ای می‌افتد و چوب‌ها و فریادهای نیز بالای سرش می‌چرخند. تیر شلیک می‌شود ولی به خطا رفته و بر بدن یکی از شکارچیان غیرمجاز متخلف می‌نشیند. همامی که قافله‌ه می‌خندید و به محیطبان می‌گفت باید با جان خداحافظی کند یا همامی که چوب را بالا برده بود تا بر مغز محیطبان فرود آورد، چه فرقی می‌کند؟ متخلف، متخلف است و باید مجازات شود؛ اما...

و آخر: اینجا چه خبر است؟ محیطبان محکوم شده جرمش چیست؟ گواه نیامدن در برابر متخلفان! اینکه جرم نیست؛ این عین قانونمداری است و باید از او تقدیر شود. مگر او ضابط قضایی نیست؟ مگر محیطبان نیست؟ مگر حقوق نمی‌گیرد و لباس ننوشیده تا از انفال و ثروت‌های طبیعی در برابر متجاوزان دفاع کند؟ مگر براساس قوانین جمهوری اسلامی اگر کشته شود، شهید به حساب نمی‌آید؟ پس حالا که به‌طور غیرعمد متخلف را کشته است باید اعدام شود؟ این دیگر چگونه شهیدی است؟ چرا برای استفاده از اسلحه با هدف دفاع از محیط‌زیست و جان خودش باید اعدام شود؟ این دیگر چه قانونی است؟ خوب است قانون‌گذاران و مجریان ادگی برادرش فکر کنند. واقعا آیا دیگر هیچ محیطبانی به وظیفه قانونی‌اش عمل خواهد کرد؟ آیا دیگر محیطبان، محیطبان خواهد ماند؟! راستی هیچ‌کس نپرسید آن دو قبضه اسلحه گرم کجا پنهان شد و آن دو عدد چوبی که قرار بود بر مغز محیطبان فرود آید چه شد؟! این، این، زیر پا گذاردن قانون و نقض امنیت ملی نیست؟

رویداد

نمایشگاه خوشنویسی سخنان شریعتی

■ نمایشگاه خوشنویسی گزیده‌ای از سخنان دکتر شریعتی، کار سیدحسن سیدیان، ۲۴ مهر تا ۳ آبان ۱۳۹۰ در نگارخانه اندیشه برگزار می‌شود. نگارخانه اندیشه در خیابان شریعتی، نرسیده به پل سیدخندان، بوستان هلال‌احمر واقع شده است و ساعات بازدید از نمایشگاه تا ۹ تا ۱۹ هر روز (به غیر از روزهای تعطیل) است.